جلسه 119-471

**‌شنبه - 24/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

ادامه بررسی روایات داله بر وجوب اقامه

بحث در روایاتی بود که به آن‌ها استدلال شده بود بر وجوب اقامه:

اولین روایت موثقه عمار بود که فرمود: لاصلاة الا باذان و اقامة. دومین روایت صحیحه ابن سنان بود که فرمود: تجزیک فی الصلاة اقامة‌ واحدة الا الغداة‌ و المغرب. در نماز فقط مجزی است اقامه بگویی و لو بدون اذان مگر در نماز صبح و مغرب که باید اذان هم بگویی. دلالت این دو روایت را ما بر وجوب اقامه در نماز پذیرفتیم.

روایت سوم روایت صالح بن عقبه بود که مفادش این بود که الاقامة من الصلاة، اقامه جزء نماز است. گفته شده بود مفاد این روایت این است که هر حکمی نماز دارد اقامه هم همان حکم را دارد، ‌نماز چون واجب است اقامه هم واجب است. ما جواب این روایت را در جلسه قبل عرض کردیم

روایت چهارم صحیحه حلبی است: عن ابی‌عبدالله علیه السلام اذا افتتحت الصلاة فنسیت ان تصلی و تقیم ثم ذکرت قبل ان ترکع فانصرف و اذّن و اقم و استفتتح الصلاة و ان کنت قد رکعت فاتم علی صلاتک. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 434.

تقریب استدلال به این صحیحه بر وجوب اقامه به دو بیان است: بیان اول این است که بگوییم ظاهر امر به انصراف، اذان و اقامه وجوب است و ما قرینه‌ای بر حمل آن بر استحباب نداریم. تقریب دوم این است که بگوییم با توجه به این‌که قطع نماز واجب فی حد ذاته حرام است، تا تزاحم نکند با یک واجبی نمی‌شود تجویز بشود قطع نماز. اگر اقامه واجب نبود مستحب بود نمی‌آمدند بگویند ما دست بر می‌‌داریم از حرمت قطع فریضه، نماز را قطع کن برای انجام یک عمل مستحب.

به نظر ما هر دو تقریب ایراد دارد.

اما تقریب اول ایرادش این است که ما در مقابل این صحیحه حلبی قرینه داریم که بعد از شروع نماز اگر انسان متوجه بشود اذان و اقامه نگفته قطع نماز لازم نیست و لذا امر به قطع نماز در این صحیحه را باید حمل بر استحباب بکنیم. و آن قرینه صحیحه زراره است: سألت اباجعفر علیه السلام عن رجل نسی الاذان و الاقامة حتی دخل فی الصلاة قال فلیمض فی صلاته فانما الاذان سنة. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 434. طبق این صحیحه زراره همین که داخل در نماز بشویم یادمان بیاید اذان و اقامه را فراموش کردیم نیازی به قطع نماز نیست نماز را ادامه می‌‌دهیم.

ممکن است کسی بگوید این صحیحه زراره مطلق است اعم از ما قبل از رکوع و ما بعد رکوع؛ به قرینه صحیحه حلبی آن را حمل می‌‌کنیم به تذکر و التفات به فراموش کردن اذان و اقامه بعد از این‌که داخل در رکوع شد.

و لکن این درست نیست. برای این‌که این تقیید عنوان دخل فی صلاته را الغاء می‌‌کند؛ ظاهر صحیحه زراره این است که نفس عنوان دخول فی الصلاة موضوعیت ندارد نه رکوع کردن در نماز. و لذا این صحیحه زراره قرینه می‌‌شود که ما صحیحه حلبی را حمل بر استحباب بکنیم.

اما تقریب دوم که گفتند دست از حرمت قطع نمی‌شود برداشت مگر بخاطر یک امر واجبی، این هم درست نیست. دلیل حرمت قطع اگر اطلاق لفظی هم داشته باشد قابل تقیید است توسط روایات دیگر. کما این‌که حرمت قطع تقیید خورده است به مواردی که انسان بدهکارش را می‌‌بیند و برای استیفاء دینش نماز را قطع می‌‌کند می‌‌رود سراغ بدهکارش با این‌که حفظ مال در این مورد واجب نیست، اما حرمت قطع در این‌جا تقیید خورده است، ‌تخصیص خورده است. چه اشکالی دارد حرمت قطع نماز بر فرض ثابت باشد و اطلاق لفظی هم داشته باشد تخصیص بخورد به جایی که انسان متوجه بشود اذان و اقامه را و لو مستحب است فراموش کرده.

روایت چهارم [پنجم] موثقه سماعه است:‌ قال ابوعبدالله علیه السلام لاتصل الغداة و المغرب الا باذان و اقامة و رخّص فی سایر الصلوات بالاقامة و الاذان افضل. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 387.

دلالت این موثقه بر وجوب اقامه به نظر ما تمام است. چون می‌‌فرماید نماز صبح و مغرب را نخوان مگر با اذان و اقامه ولی در نمازهای دیگر فقط اقامه بگویی کافی است هر چند بهتر است اذان هم بگویی. ظاهر این موثقه وجوب اقامه است در هر نمازی.

روایت پنجم [ششم] موثقه عمار است: عن ابی‌عبدالله علیه السلام اذا قمت الی صلاة الفریضة فاذّن و اقم و افصل بین الاذان و الاقامة بقعود أو بکلام أو بتسبیح. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 397.

گفته می‌‌شود ظاهر این موثقه هم وجوب اقامه است.

مرحوم آقای خوئی فرمودند: ممکن است کسی اشکال کند بگوید ما در امر به اذان در این روایت و امر به فصل بین اذان و اقامه قرینه بر عدم وجوب داریم. مقتضای ظهور در وحدت سیاق این است که امر به اقامه هم دیگر اراده وجوب از آن نشده باشد. بعد مرحوم آقای خوئی فرمودند به نظر ما این اشکال وارد نیست چون ما اختیار کردیم در اصول که وجوب و استحباب به حکم عقل است، ‌خطاب امر اگر مقرون به ترخیص در ترک باشد عقل حکم به استحباب می‌‌کند، اگر مقرون به ترخیص در ترک نباشد، عقل حکم به وجوب می‌‌کند. خطاب امر به اقامه در این روایت مقرون به ترخیص در ترک نیست و لذا عقل حکم به وجوب می‌‌کند.

به نظر ما این فرمایش آقای خوئی مبناءا درست نیست و ما در اصول عرض کردیم تا خطاب ظهور اطلاقی پیدا نکند در کشف از وجوب، عقل حکم به وجوب نمی‌کند. خطاب مجمل که کاشف از اراده لزومیه مولی نیست موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست.

و لکن بهتر این بود که ادعاء ‌بشود که اقتران خطاب امر به مستحب مانع از ظهور اطلاقی او در وجوب نیست. مثل اغتسل للجمعة و الجنابة. اغتسل للجمعة قرینه بر عدم وجوب دارد اما ظهور اغتسل للجنابة در وجوب مختل نمی‌شود.

البته ممکن است کسی این‌جا بگوید چون دو خطاب امر است: قبل از امر به اقامه خطاب امر به اذان است، بعد از امر به اقامه خطاب امر فاصله انداختن بین اذان و اقامه است و ما خطاب امر قبل از اقم و خطاب امر بعد از اقم را حمل بر استحباب بکنیم خطاب امر اقم هم ظهورش در وجوب مختل می‌‌شود. این شبهه‌ای است که ممکن است کسی این‌جا مطرح کند.

روایت ششم [هفتم] صحیحه زراره است: عن ابی‌جعفر علیه السلام اذا کان علیک قضاء صلوات فابدأ باولهن فاذّن لها و اقم ثم صلها ثم صل ما بعدها باقامة اقامة لکل صلاة. وسائل الشیعة جلد 4 صفحه 290.

انصافا دلالت این روایت بر وجوب تمام است. وقتی که ظاهر امر به اقامه در نماز قضاء وجوب است و ما گفتیم برای نماز قضاء هم باید اقامه گفت به طریق اولی برای نماز اداء باید اقامه بگوییم.

روایت هفتم [هشتم] صحیحه جمیل بن دراج است: سألت اباجعفر علیه السلام هل علی النساء‌ اذان و اقامة فقال لا. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 406.

گفته می‌‌شود ظاهر اختصاص این مطلب به نساء این است که نساء ‌با رجال فرق می‌‌کنند در این حکم. نفی اذان و اقامه در نساء به معنای نفی مشروعیت آن نیست، چون قطعا اذان و اقامه هم بر زنان مشروع است؛ بلکه مراد نفی وجوب اذان و اقامه است بر زنان. و چون ظاهر این روایت این است که زنان و مردان در این حکم فرق می‌‌کنند نتیجه می‌‌گیریم پس بر مردان واجب است فی الجملة‌ اذان و اقامه و لو به این نحو که اقامه واجب باشد و لو اذان مستحب. همین مقدار اختلاف کافی است.

جواب از این روایت هم این است که در این روایت در سؤال سائل مطرح شد: هل علی النساء اذان و اقامة. ذکر یک عنوانی و وصفی در کلام سائل که ظهور در مفهوم ندارد. همین کافی است که امام علیه السلام آن استحباب مؤکدی که اذان و اقامه بر مردها دارد آن استحباب مؤکد را در زنان نداشته باشد، ‌تصدیق کند سؤال سائل را. او سؤال کرد آیا بر زنان اذان و اقامه است حضرت فرمود نخیر. یعنی واجب نیست و آن استحباب مؤکدی هم که در حق مردان است در حق زنان نیست. به قول مرحوم آقای خوئی درست است که ما قائل به مفهوم وصف هستیم فی الجملة، ‌اکرم العالم العادل ظهور دارد که مطلق عالم واجب الاکرام نیست و الا ذکر وصف عادل لغو بود، اما این در جایی است که وصف در کلام امام اخذ بشود نه در کلام سائل. پس استدلال به این روایت هم تمام نیست.

روایت هشتم [نهم] صحیحه حلبی است که فرمود و لایقیم الا و هو علی وضوء. وسائل الشیعة جلد 5 ص فحه 391.

گفته می‌‌شود این‌که شرط اقامه وضوء داشتن است و حضرت فرمود نباید اقامه بگوید مگر با وضوء باشد، این نشان می‌‌دهد که اقامه مستحب نیست و الا اگر اقامه مستحب بود مثل اذان چه لزومی داشت با طهارت و وضوء اقامه بگوییم؟

اشکال این استدلال هم واضح است. ممکن است یک عملی ذاتا مستحب باشد اما شرائطی دارد که اگر بخواهیم به این مستحب عمل کنیم باید آن شرائط را به آن ملتزم باشیم. مثل این‌که طهارت در نماز نافله شرط است، نماز نافله هم بی‌وضوء هم نمی‌شود خواند اما اصل نافله مستحب است.

این مجموعه‌ای از روایات بود که عمده آن‌ها دلالتش بر وجوب اقامه تمام بود. و لذا همان‌طور که مرحوم آقای خوئی فرمودند ما مقتضی را برای وجوب اقامه در نماز تمام می‌‌دانیم. اما ببینیم آیا مانعی وجود دارد یعنی قرینه‌ای داریم بر عدم وجوب اقامه در نماز که بخاطر آن قرینه رفع ید بکنیم از ظهور این روایات در اقامه؟

قرائن صارفه از ظهور روایات در وجوب اقامه

در این‌جا قرائنی ذکر شده بر عدم وجوب اقامه که آن‌ها را بررسی می‌‌کنیم:

قرینه اول این‌که گفته شده است که ما در روایات صحیحه داشتیم کسی که نماز بخواند با اذان و اقامه دو صف از ملائکه پشت سر او نماز می‌‌خوانند و اگر نماز بخواند تنها با اقامه یک صف از ملائکه پشت سر او نماز می‌‌خوانند یعنی نماز او تبدیل می‌‌شود به نماز جماعت. با توجه به این‌که تبدیل نماز فرادی به جماعت واجب نیست، ‌مستحب است و لذا این روایت خودش قرینه می‌‌شود بر این‌که اقامه در نماز واجب نیست.

این قرینه را آقای سیستانی پذیرفتند. اما مرحوم آقای خوئی نپذیرفتند. فرموده‌اند: این‌که یک صف از ملائکه نماز بخوانند پشت سر انسان این منشأ بشود بگوییم این عمل مستحب است، وجهی ندارد. شاید از لوازم نماز صحیح این است که یک صف از ملائکه پشت سر انسان نماز می‌‌خوانند. جماعتی که از انسان‌ها تشکیل می‌‌شود مستحب است اما شاید از لوازم نماز صحیح هر مؤمنی این است که حداقل یک صف واحد از ملائکه پشت سر او نماز می‌‌خوانند. ما قرینه‌ای نداریم بر این‌که بگوییم از لوازم صلات صحیحه نیست این‌که یک صف ملائکه پشت سر مؤمن نماز بخوانند بلکه از لوازم صلاتی است که مراعات مستحبات در آن شده باشد. ما هم‌چون قرینه‌ای نداریم. و لذا این روایت قرینه بر رفع ید از ظهور روایات سابقه در وجوب نمی‌شود.

به نظر می‌‌رسد این اشکال، اشکال واردی باشد.

قرینه دوم این است که گفته می‌‌شود در صحیحه زراره بیان کرد: عن رجل نسی الاذان و الاقامة حتی دخل فی الصلاة قال فلیمض فی صلاته فانما الاذان سنة. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 434.

مرحوم آقای بروجردی فرموده: سنت در این روایت ظهور دارد در مستحب. طبق فرمایش ایشان دلالت این روایت بر استحباب اقامه واضح است.

نفرمایید در این روایت فرمود فان الاذان سنة، ‌نفرمود فان الاقامة سنة. چون در جواب می‌‌گوییم اذان در این روایت اراده شده از آن اعم از اذان و اقامه. چون سائل فرض کرد رجل نسی الاذان و الاقامة حتی دخل فی الصلاة. امام فرمود فلمیض فی صلاته. پس تعلیل این‌که فانما الاذان سنة یعنی فانما الاذان و الاقامة سنة.

مرحوم آقای خوئی اشکال کردند به این استدلال فرمودند این استدلال مبتنی بر این است که سنت به معنای مستحب باشد، سنت در مقابل واجب باشد. [و حال این‌که] سنت معانی مختلفی دارد یک معنایش در مقابل واجب است اما معنای دیگرش ما سنّه النبی است در مقابل ما فرضه الله. همان معنایی که در حدیث لاتعاد برای سنت مطرح شده که در حدیث لاتعاد فرمود قرائت حمد و سوره در نماز سنت است، تشهد سنت است و ترک سهوی این‌ها مبطل نماز نیست و السنة لاتنقض الفریضة. در حالی که بدون اشکال قرائت و تشهد در نماز واجب است. شاید در این روایت هم می‌‌فرماید فانما الاذان سنة‌ یعنی فانما الاذان و الاقامة مما شرّعهما النبی و لیس فریضة الهیة. اثرش این است که نماز با ترک سهوی این‌ها باطل نمی‌شود.

آقای سیستانی فرموند قبول داریم سنت به معنای ما سنه النبی است اما از این‌که سائل فرض کرد نسیان اذان و اقامه را حضرت فرمود نماز را ادامه بدهد و قطع نکند، چون اذان سنت است، می‌‌فهمیم حکم اقامه را هم حضرت همان حکم اذان دانسته. هر حکمی اذان دارد اقامه هم همان حکم را دارد و لذا در جواب از سؤال من نسی الاذان و الاقامة فرمود فلیمض فی صلاته فانما الاذان سنة و ما چون از خارج فهمیدیم که اذان مستحب است حکم اقامه را هم می‌‌فهمیم که همان حکم اذان است و او هم مستحب است.

ولی انصافا این فرمایش آقای سیستانی هم ناتمام است. برای این‌که از این روایت می‌‌فهمیم حکم اقامه در این مورد نسیان مثل حکم اذان است، ‌بیش از این از روایت نمی‌فهمیم. نمی‌فهمیم در حال علم و عمد اگر اقامه را ترک کنیم مثل این است که اذان را ترک کردیم، هر حکمی ترک عمدی اذان داشت ترک عمدی اقامه هم همان حکم را دارد. ما این را نمی‌فهمیم از این روایت. و لذا این قرینه دوم هم به نظر ما تمام نیست.

قرینه سوم این است که گفته می‌‌شود: در صحیحه حماد که در وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 459 بیان شده، حضرت به حماد کیفیت نماز را بیان کردند با تفاصیل ولی اقامه در نماز در آنجا بیان نشده. اگر واجب بود حضرت آن را بیان می‌‌کرد.

این قرینه هم به نظر ما درست نیست. برای این‌که در صحیحه حماد حضرت اجزاء داخلیه نماز را از تکبیرة الاحرام تا سلام نماز بیان کردند، اقامه از اجزاء‌ داخلیه نماز نیست. در اقامه دو احتمال است: یکی این‌که شرط نماز باشد مثل وضوء. دوم این‌که یک واجب نفسی قبل از نماز باشد. فرق این دو احتمال این است: اگر واجب نفسی باشد عمدا هم ترک کند اقامه را نماز بخواند نمازش صحیح است فقط گناه کرده، ‌اما اگر شرط باشد نمازش باطل می‌‌شود. اما بهرحال از اجزاء داخلیه نماز نیست اقامه. و صحیحه حماد ظهور ندارد در بیان مطلق شرائط یا واجبات نفسیه قبل و بعد از نماز؛ بلکه در خصوص اجزاء داخلیه نماز وارد شده. پس این قرینه هم به نظر ما تمام نیست.

قرینه چهارم که ذکر شده روایت ابی‌بصیر است: عن ابی‌عبدالله علیه السلام سألته عن رجل نسی ان یقیم الصلاة حتی انصرف أیعید صلاته قال لایعیدها و لایعید لمثلها. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 433.

گفته می‌‌شود تعبیر به لایعود لمثلها ظاهر در این است که در حال عمد می‌‌گویند نماز صحیح است با ترک عمدی اقامه ولی دیگر تکرار نکند. این لسان لسان استحباب است. گفته می‌‌شود چون نسیان چیزی نیست که در اختیار انسان باشد و حضرت بفرماید دیگر تکرار نکن، این معلوم می‌‌شود که مورد روایت فرض ترک عمدی اقامه بوده و لو تعبیر در سؤال این است که رجل نسی ان یقیم الصلاة.

انصافا این استدلال هم تمام نیست:

اولا: روایت ضعف سند دارد بخاطر علی بن سندی که مجهول است.

ثانیا: این‌که ما بیاییم بگوییم لایعیدها و لایعود لمثلها قرینه است بر این‌که مورد، مورد عمد بوده و نسیان در سؤال را حمل کنیم بر عمد، ‌این اصلا قابل التزام نیست. از عمد تعبیر به نسیان کردن رکیک است، غلط است. چرا نگوییم و لایعود لمثلها برای این بود که متذکر بشود امام علیه السلام تلاش کن فراموش نکنی چون بسیاری از نسیان‌ها ناشی از عدم اهتمام است، ‌انسان اگر به مطلبی اهمیت بدهد کمتر فراموش می‌‌کند.

ثالثا: این روایت فوقش وجوب شرطی اقامه را نفی می‌‌کند که شرط صحت نماز نیست اما قول جماعتی که قائل شدند اقامه قبل از نماز وجوب نفسی دارد‌ (باید اقامه بگوییم هنگام شروع در نماز ولی اگر نگفتیم نمازمان باطل نمی‌شود) با این روایت قول این‌ها را نمی‌شود ابطال کرد. روایت هم می‌‌سازد با این‌که اقامه واجب نفسی است ولی اگر نگفتی و نماز خواندی نمازت صحیح است دیگر تکرار نکن این کار را، ‌این واجب نفسی را ترک نکن. و لذا این قرینه رابعه هم به نظر ما تمام نیست.

 ببینیم آیا قرینه دیگری بر عدم وجوب اقامه در نماز داریم یا نداریم، ان‌شاءالله در جلسات آینده دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.